

در ماه ششم، جبرائیل فرشته از جانب خدا به شهری در جلیل فرستاده شد که ناصره نام داشت، 27 تا نزد باکره‌ای مریم نام برود. مریم نامزد مردی بود، یوسف نام، از خاندان داوود 28. فرشته نزد او رفت و گفت: «سلام بر تو، ای که مورد لطف قرار گرفته‌ای. خداوند با توست 29.» مریم با شنیدن سخنان او پریشان شد و با خود اندیشید که این چگونه سلامی است 30. اما فرشته وی را گفت: «ای مریم، مترس! لطف خدا شامل حال تو شده است. 31 اینک آبستن شده، پسری خواهی زایید و نامش را عیسی خواهی نهاد.



32 او بزرگ خواهد بود و پسر خدای متعال خوانده خواهد شد. خداوند تخت پادشاهی پدرش داوود را به او عطا خواهد فرمود. 33 او تا ابد بر خاندان یعقوب است. سلطنت خواهد کرد و پادشاهی او را هرگز زوالی نخواهد بود 34.» مریم از فرشته پرسید: «این چگونه ممکن است، زیرا من با مردی نبوده‌ام؟» 35 فرشته پاسخ داد: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند. از این رو، آن مولود مقدس و پسر خدا خوانده خواهد شد 36. اینک الیزابت نیز که از خویشان توست، در سن پیری آبستن است و پسری در راه دارد. آری، او که می‌گویند نازاست، در ششمین ماه آبستنی است 37. زیرا نزد خدا هیچ امری ناممکن نیست 38.» مریم گفت: «کنیز خداوندم. آنچه درباره من گفتی، بشود.» آنگاه فرشته از نزد او رفت.

من می‌توانم به راستی بگویم که این داستان که امروز در مورد مریم شنیدیم، یکی از جالب‌ترین داستان‌ها از کتاب انجیل می‌باشد. برای همین این مهم است که ما با دقت به آن بپردازیم. حال چگونه در آن زمان جبرئیل به خانه مریم راه پیدا کرد و با او چگونه راجع به تولد عیسی صحبت نموده است؟

ما نمی‌دانیم که مریم در آن زمان‌ها به چه شکل بوده است. هنرمندان تصویر او و جبرئیل را خیلی ایده‌آل تصویر پردازی کرده‌اند. من می‌توانم مریم را یک دختر معمولی تصور کنم نه بسیار زیبا و نه بسیار زشت. انتظارش این بود که بچه‌ها به دنیا می‌آورد و همانطور که خدا بخواهد آن کودک بطور سالم و به خوشحالی رشد خواهد دید. ولی همه چیز زمانی که جبرئیل سر زده به خانه او وارد شد تغییر کرد. من می‌توانم اینجا بگویم که این دیدار هماهنگ شده نمی‌توانست باشد. زیرا جبرئیل غیر منتظره با صدای بلند در خانه‌ای وارد شده و به مریم سلام می‌دهد. ولی چیزی که در ادامه رخ می‌دهد خیلی ناخوشایند می‌باشد. زیرا آدم نمی‌تواند خبر جبرئیل را امروزه به راحتی بپذیرد. و آن پیام این بود: مریم تو بزودی دارای بچه‌ای خواهی شد ولی بدون رابطه‌ای با هیچ مردی. بر اساس این داستان بسیار انسان محتوای آن را به تمسخر گرفتند. و تا امروز نیز آدم‌ها از این داستان بچه دار شدن این خانم باکره لطیفه می‌سازند. ولی این داستان واقعا عجیب به نظر می‌رسد زیرا تو می‌توانی این داستان را اینگونه تصور بکنی که مثلا دختر شما و یا همسر آینده شما در هنگام صبحانه خوردن ناگهان به شما بگوید که من دیشب حامله شده‌ام. ولی در ادامه بگوید که جای هیچ نگرانی نیست و من هنوز یک خانم باکره هستم. حتی در آن زمان یکی از تاریخ‌نویسان یهودی در مورد حامله شدن مریم تمسخر گرفت. و گفته بود که پدر آن بچه یکی از سربازان حکومت روم بوده است. چیز قابل توجه در این داستان، تولد بچه‌ای از یک دختر باکره نیست. در این داستان چیزهای زیادی وجود دارند که ما می‌توانیم

از آن تعجب فراوان بکنیم مثلاً چرا خداوند یک فرشته را برای صحبت کردن این موضوع به نزد مریم می فرستد؟ ایا خدا نمی توانست بچه را در رحم او قرار دهد بدون اینکه از او اجازه ای بطلبد؟ یا از طرفی دیگر ، چرا خداوند برای تولد این کودک این راه پیچیده را انتخاب کرده است؟ ما حتما می توانیم ایده های جالب تر را از آمدن خداوند بر روی زمین داشته باشیم. مثلاً عیسی می توانست از آسمان بر روی زمین فرود آید و یا می توانست مثل آدم فضایی از طرف دریاها وارد دنیا باشد. نخیر خداوند به این فکرهای تخیلی علاقه ای نداشت. زیرا خدا قصد داشت این راه پیچیده را انتخاب کند و مریم را در اینباره در اطلاع بگذارد. این راه برای مریم نه تنها پیچیده نبود بلکه خیلی شرمساری و خطرناک به بار می آورد. زیرا بر طبق قوانین دینی آن زمان او بایستی با این وضعیت سریع سنگسار باشد. و برای همین یوسف مریم را در این داستان مورد حمایت خودش قرار می دهد. هرچند که یوسف او را باور نداشت و می خواست بعداً او را ترک کند. اما او این کار را نکرد چون او در رویا فرشته ای را دید که به او خبر داد، آن کار را نکند. ولی یک چیز برای من در این داستان آشکار شده است: تولد عیسی در بدترین حالت ممکن و رخ داده است. برای اینکه ما آن را می توانیم در صحبت های اشیا پیامبر که درباره تولد عیسی گفته بود ، درک کنیم:

او را نه شکل و شمایل است که بر او بنگریم، و نه ظاهری که مشتاق او باشیم . (اشیا ۵۳ ، ۲)

نکته قابل توجه این داستان این است که خدا این راه را برای تولد عیسی انتخاب کرده است . و پشت این داستان خواست مقدس خدا و قدرت او قرار دارد. در اهمیت این است که خداوند یک شخص جدیدی را نیا فریده است و یا خلق نکرده است بلکه خود خداست که از طریق مریم به دنیا آمد. به همین دلیل جبرئیل اینگونه به مریم در مورد آمدن عیسی یعنی پسر خداوند را خبر می دهد. چیز دیگری که ما باید در این موضوع توجه داشته باشیم این است که خدا با تولد خودش از طریق مریم ، تمام بی ابرویی ما انسان ها را پذیرفت . زندگی کردن خداوند بعدها هم بر روی زمین اینگونه ادامه داشته است. بزرگترین دلخوری مردم از زندگی عیسی این بوده است که از زمان تولد تا زمان به صلیب کشیدن او عیسی همیشه در پایین ترین مرتبه آن زمان قرار گرفته است. و در زمان مرگ او نیز این تناقض به بالاترین نقطه خودش می رسد. زیرا در آنجا کسی از دلیل مجازات نمی میرد بلکه این خود خداست که بر روی صلیب جان خودش را می دهد. خداوندی کسی است که اول و اخر همه چیز است و کوچکترین حشره را و بزرگترین حیوان را هم آفریده است. همین خداست که بر روی صلیب در گذاشت. بله این موضوعی است که در مغز ما نمی گنجد. ایا خداوند راه دیگری را برای ما نداشت؟ چرا خدا می بایستی این راه پر رنج را انتخاب می کرد تا ما را از گناهان نجات دهد. خدا می توانست به یک باره به هر طریق ساده تمام گناهان ما را از بین ببرد. و ما را با این همه دلهره راحت بگذارد. ولی خداوند این کار را نکرد و او راه پیچیده ای را بر گزیند. او ما را طوری نجات می دهد که او شخصا ما را نجات می دهد و او این راه پر رنج را به طور کل به همه انسان ها نسبت نمی دهد بلکه او این مسئله را به تک تک مرتبط می داند. ما می توانیم از تولد بچه ای از یک خانم باکره این داستان را بخوبی بفهمیم که چرا خداوند خودش را به یک باره ظاهر نکرده است و از طریق مریم به نزد ما آمده است. و او اجازه نمی دهد که مریم به یکباره از باردار شدن اش باخبر نشود بلکه او به وسیله جبرئیل همه ماجرا را به مریم می گوید.

مریم سخنان جبرئیل را فقط گوش نکرد بلکه او آنها را در قلب خودش جای داد. و همچنین او به صورت غیر باورانه ای به او اجازه این کار را می دهد و می گوید : هر چیزی که خواست تو باشد همان برای من اتفاق بیافتد. حالا نمی دانم که ایا اجازه دارم این سوال را بکنم که اگر مریم به خواست خدا نه می گفت چه اتفاقی رخ می داد؟ ما دیگر داستان تولد بچه ای از زن باکره ای نداشتیم و یا نه روز کریسمسی و یا نه روز به صلیب کشیدن و رستخیز عیسی را داشتیم. ما

این سوال را به همان گونه رها می کنیم. ولی در کنار داستان مریم باکره معجزه بزرگتری رخ می دهد. و آن هم این است که مریم زنی گناهکار می باشد و با وجود این مسئله به خواست خدا بله می گوید. ولی او همیشه بدون اعتراض گفته های خداوند را نمی پذیرفت. وگرنه او با خودش در زمان ۱۲ سالگی عیسی به تفکر راجع به او فرو نمی رفت. و در یک جایی به این فکر می افتاد که آیا پسر او در راه درستی قرار گرفته است یا نه. به احتمال زیاد او به همراه شاگردان عیسی پای صلیب عیسی گریان و بدون اطلاع ایستاده بود. مریم یک شخص مقدسی نمی باشد و او در ایمانش هم مقدس نبود. و فقط ما می توانیم این را ببینیم که تولد عیسی فقط با او انجام می پذیرد. و او در این زمینه به خدا اعتماد می کند. و او به خدا این اعتماد را داشت که همه چیز در پیش او امکان پذیر می باشد برای همین او می تواند برای ما یک الگوی خوبی در ایمان مان باشد. مریم عیسی را در رحم خودش جای داده است و از طرفی می دانیم که کلیسا هم جسم عیسی است. ولی این به این معنی نیست که کلیساها بدون مشکل و یا گرفتاری نبوده و یا کاملاً همه چیز آن مقدس باشد. زمانی که ما مسیحی می شویم، همان اتفاقی برای ما می افتد که برای مریم نیز رخ داده است. و وقتی که خدا در ما خانه می کند ما نمی توانیم آن را به خوبی درک کنیم. همچنین فهمیدن دریافت روح القدس و ایمان در مراسم غسل تعمید برای ما همانند بچه دار شدن یک زن باکره مشکل می باشد. ولی از انجایی که ما به خدا اعتماد داریم به او این را می گوئیم که هر چه که خواست تو می باشد در من اتفاق بیافتد هر چند که ما یک آدم کاملی نباشیم. خیلی چیزهایی وجود دارند که ما متوجه آن نمی شویم حتی راه خدا که برای ما نوشته شده است. ولی عیسی بدون دخالت هیچ انسانی وارد مریم شده است او همچنین همین رفتار را از طریق غسل تعمید با ما انجام داده است. ما دقیقاً مثل مریم هستیم. هیچ کاری هیچ کار لازم نیست. تنها تصمیم خدا است که وارد شود. برای ما هر اتفاقی که خدا بخواهد رخ می دهد. بله این جمله ما مسیحیان می باشد ولی ما نمی دانیم که آیا این جمله را ما می توانیم همیشه با اعتماد خاصی بیان کنیم یا نه. ولی یک چیز را می دانم و آن هم این است که من نمی توانم خداوند را با مغز خودم بفهمم. ولی او می تواند من را کامل کند و من را بفهمد. من نمی دانم که زندگی من چگونه ادامه پیدا خواهد کرد و یا من چه زمانی دیگر دست به گناه نخواهم زد. و همچنین من نمی دانم که آیا من تا آخر پایان زندگی ام می توانم ایمان دار باشم یا نه. من وقتی که به خودم نگاه می کنم از این بابت نمی توانم دیگر اطمینان داشته باشم. ولی باز هم این را می دانم که خدا همه مشکلات من را می داند. او بر مرگ و گناه و شیطان پیروز شد و این کار را برای من هم انجام داده است. و من می توانم فقط این را بگویم که بر من هر چه که خواست تو است انجام پذیرد. آمین